فهرست

[اصول/ حجیت قول خبره 2](#_Toc150176616)

[پیشگفتار 2](#_Toc150176617)

[استدلال به آیه ۴۳ سوره مریم 2](#_Toc150176618)

[پاسخ به این استدلال 2](#_Toc150176619)

[تقریر دیگر 3](#_Toc150176620)

[دلیل ششم: سیره عقلا 4](#_Toc150176621)

[مقدمه اول 4](#_Toc150176622)

[بررسی یک ادعا در سیره عقلا 5](#_Toc150176623)

[مقدمه دوم 5](#_Toc150176624)

[مناقشه در مقدمه اول 6](#_Toc150176625)

[مناقشه اول 6](#_Toc150176626)

[توضیح مسئله 6](#_Toc150176627)

## اصول/ حجیت قول خبره/مسئله ششم/مناقشات

## پیشگفتار

بحث در حجیت قول خبره بود که آیاتی را متعرض شدیم عمده آیه ذکر بود اما آیه نبأ و آیه نفر هم ذکر شد این سه آیه را تاکنون متعرض شدیم و آیه ذکر را به رغم همه مناقشاتی که بود نسبتاً ترجیح دادیم، وجه استدلال را، آیات دیگر را با تردید بیشتری بود که ملاحظه کردید.

# استدلال به آیه ۴۳ سوره مریم

غیر از این سه آیه احیاناً بعضی از آیات دیگر هم مورد تمسک و استدلال قرار گرفته است مثلاً آیه شریفه ۴۳ سوره مریم، در قصه حضرت ابراهیم که می‌فرماید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم **﴿یَا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ﴾** حضرت ابراهیم به پدرشان حالا عموی ایشان طبق آنچه در روایات آمده است، فرمودند **﴿إِنِّی قَدْ جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطًا سَوِیًّا﴾** این هم در بعضی از کلمات به آن تمسک شده است در کتاب‌های اصولی اصلی این نیست ولی گاهی جسته، گریخته به این هم تمسک شده است که حضرت ابراهیم با این تقریر فرمودند که من دارای علمی هستم که دست تو نیست پس از من متابعت کن، ممکن است کسی الغاء خصوصیت بکند از مورد با همه مسائل و بگوید که اهل علم وقتی سخنی گفتند باید از آن متابعت کرد وقتی با تکالیف و زندگی انسان ارتباط داشته باشد این را هم گاهی به این آیه تشبث شده است منتهی وجه پاسخ هم روشن است

## پاسخ به این استدلال

وجه پاسخ این است که این مربوط به علم غیب الهی است می‌گوید من به یک اتصالی پیدا کرده‌ام و آن را می‌دانم، شاید الف و لام آن در جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ الف و لام عهد باشد، علم خاص منظور باشد و یا اگر جنس باشد با قرائن و مناسبات حکم و موضوع مقصود علم از عالم غیب است که مربوط به انبیاء و ائمه است نه مطلق علم. این از یک جهت

و از جهت دیگر این آیه مربوط به امور اعتقادی است و در امور اعتقادی علی الاصول علم لازم است و با اصول علم **﴿اتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطًا سَوِیًّا﴾** و امثال اینها لذا این آیه به عنوان یک دلیل نمی‌شود حساب کرد.

آیه دیگری هم در بعضی از کلمات به آن اشاره شده است و آن مقداری دورتر از مصب نزاع است ولی گاهی به آن اشاره شده است. آیه مربوط به حضرت یوسف علی نبینا و آله و علی السلام که فرمودند **﴿اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ﴾**[[1]](#footnote-1)، به این با چند مقدمه می‌شود تمسک کرد.

حضرت یوسف به عزیز و ملک مصر فرمودند من را حاکم بر خزائن سرزمین مصر قرار بده، چرا که من حفیظ علیم هستم در این قصه حضرت یوسف چند نکته دیگر وجود دارد که جای بحث آن اینجا نیست ولی اشاره‌ای می‌کنم و می‌پردازم به استدلال مرتبط با موضوع.

۱- اینکه حضرت اینجا پیش‌قدم شد که اینها را به من بسپار، این پیش قدم شدن خوب نیست ولی در مواردی که تکلیف منجزی باشد می‌گوید پیش قدم شو، کما اینکه در تعریف از خود هم اصل این است که تعریف از خود امر ناپسندی است حداقل از لحاظ اخلاقی کراهت دارد و کراهت شدیده دارد اما در جاهایی هم حضرت امیرالمؤمنین از خودش تعریف کرده است که در غیر معصوم می‌گویند خیلی باید در آن احتیاط باشد، در معصوم راحت‌تر است.

حالا اینکه کسی پیش قدم در یک مسئولیتی بشود یا از خود چیزی بگوید علی الاصول چیز غیر مستحسنی است اما در عین حال یک مواردی ممکن است وجوب پیدا بکند باید اقدام بکند. از جمله خبرگان که می‌خواهند اسم بنویسند

این نکته‌ای در آیه است که شاید در روایات هم به این اشاره شده باشد، ذیل همین آیه آمده است که اینجا حضرت پیش‌قدم شد اینجا وظیفه می‌دانست.

۲- خزائن الارض هم معلوم است به مناسبات حکم و موضوع و شرایط شأن صدور این فرمایش مربوط به ارض مصر است

حضرت فرمود **﴿اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ﴾** این در تصدی مسئولیت است که حضرت وجه اینکه می‌گوید مسئولیت را به من بسپار این است که من هم آگاه هستم و هم امین هستم. هم آگاهی و خبرویت و آشنایی و هم امانت‌داری در من جمع است و شرط مسئولیت این است که آگاه باشد و امین باشد و این در من جمع است و این را به من بسپار.

و احیاناً گفته شده است که این آیه در پذیرش مسئولیت است که وجه پذیرش مسئولیت و اعتماد شخصی در مسئولیت‌ها آگاهی و خبرویت و امانت‌داری است. تخصص و تعهد. علم تخصص می‌شود و حفیظ آن تعهد و امانت‌داری می‌شود.

وجه استدلال که در بعضی از کلمات آمده است این است که از این الغاء خصوصیت می‌شود وقتی که کسی علیم و حفیظ در موضوعی بود شایستگی مسئولیت در آن را دارد و گاهی واجب می‌شود.

حال اگر کسی علیم و حفیظ بود به طریق اولی به قول او باید اعتماد کرد، یا الغاء خصوصیت یا فحوا جاری می‌شود که به قول او باید اعتماد کرد پس قول خبره حجت است با فحوای این آیه، آیه می‌فرماید اگر حفیظ علیم بود باید مسئولیت بپذیرد و حتی خودش پیش قدم بشود و وظیفه است که مسئولیت را بپذیرد

همین حفیظ علیم در دایره علم و کاردانی و کارشناسی دارد اگر چیزی گفت باید به او اعتماد کرد، هم باید به او مسئولیت سپرد و هم اعتماد بر او کرد.

# تقریر دیگر

این است که کسی بگوید خود این که می‌گوید حرف من را بشنو، به من بسپار یعنی باید حرف من را بشنوی از باب اینکه من کارشناس هستم و کارشناس می‌گوید نجات مصر با من است. خود این مصداق آن می‌شود نه این که مدلول مطابقی باشد

تقریر اول این است که إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ در مسئولیت‌پذیری و مسئولیت سپردن به الغاء خصوصیت یا در فحوا اعتماد به قول هم جاری می‌شود

تقریر دیگر این است که خود این مصداق حجیت قول خبیر است وقتی او می‌گوید این را به من بسپار به دلیل اینکه او یک آدم علیم و کاردانی است، باید او این را از او بشنود.

یکی از این دو تقریر را می‌شود اینجا آورد ولی خیلی نمی‌شود به این تقریرها اعتماد کرد، تقریر دوم موردی بوده است و خصائصی در آن بوده است و پیامبر است و امثال اینها موجب می‌شده است که واجب باشد.

# دلیل ششم: سیره عقلا

غیر از این پنج آیه که آیه ذکر را تقویت کردیم دلالت آن را، دلیل ششم عبارت است از سیره عقلاست که وارد آن می‌شویم و در طول این صد سال و دویست سال در همه کتب اصولیین سیره عقلا مطرح بوده است البته ضمن قول لغوی و مباحثی از فقه این مسئله مطرح شده است مستقل در قول خبره بابی باز نشده است. در اجتهاد و تقلید هم بحث شده است.

دلیل ششم که عمده ادله در باب هست، سیره عقلا می‌باشد با این تقریری که عرض می‌کنم توجه بفرمایید که استدلال مبتنی است بر دو مقدمه که یکی اینجا باید بحث شود و یکی دیگر در بحث‌های کبروی سابق بحث کرده‌ایم.

## مقدمه اول

این است که ادعا شده است که ممشا و سبک تعامل اجتماعی و سیره عقلا بر اعتماد به نظر کارشناس است وقتی کسی در موضوعی به حد کارشناسی رسید نظر کارشناس برای کسانی که کارشناس نیستند، (نه برای همه) معتبر هست و عقلا به آن اعتماد می‌کنند و ترتیب اثر می‌دهند.

به ضمیمه این ارتکاز که ترتیب اثر باید داد و اگر ترتیب اثر ندهد در جایی که نیاز به اوست و اهمیتی دارد آن توبیخ می‌شود، یعنی مستحق ذم می‌دانند کسی که به نظر کارشناس ترتیب اثر ندهد در جایی که موضوع، موضوع مهمی است و مورد نیاز اوست.

بنابراین سیره و روش اجتماعی عقلا این است که در کارها به کارشناس مراجعه می‌کنند. این همان رجوع جاهل به عالم است، رجوع غیر کارشناس به کارشناس است.

در باب اجتهاد و تقلید شاید یک سیره خاصه‌ای داشته باشیم غیر از این سیره عامه و لذا کسانی این سیره را قبول ندارند ولی سیره عقلا یا سیره متشرعه را به خصوص در باب اجتهاد و تقلید و مراجعه به فقیه را قبول دارند. الان به آن کار نداریم.

ما می‌گوییم سیره‌ای عام‌تر وجود دارد که یک مصداق آن اجتهاد و تقلید است. سیره عام‌تر این است که عقلا در اموری که نیاز به کارشناسی دارد به کارشناس اعتماد می‌کنند، اموری که انسان به آن نیاز دارد گاهی امور حسی است که باید اعتماد به خبر حسی بکنند، عقلا آنجا یک سیره دارند در امور حسی که اعتماد به خبر واحد یا عادل یا ثقه می‌کنند.

نظیر همان سیره‌ای که در خبر واحد داریم یک سیره در قول خبره، کارشناس وجود دارد، اموری که در زندگی به آن نیاز داریم گاهی متوقف بر خبرهایی عن حسٍ است و گاهی متوقف بر نظر حدسی دیگران است.

در اولی همان سیره عقلا بر اعتماد بر خبر ثقه است و عمده‌ترین دلیل برای حجیت خبر ثقه همان سیره عقلا است در امور حدسی هم یک سیره وجود دارد که غیر کارشناس به کارشناس مراجعه می‌کند.

محدودیت این سیره در این جهت است که اعتبار این قول خبیر و کارشناس برای غیر کارشناس است و الا کسی که کارشناس است می‌گوید خودت کارشناسی بکن حتی اگر توان و قدرت و قوه هم دارد می‌گوید مراجعه نکن و لذا می‌گوید اگر قوه اجتهاد دارد نمی‌تواند تقلید بکند.

فی‌الجمله اگر این قیود جمع بشود، تکلیف است، الزامی است، ضرورت دارد، تزاحمی در کار نیست، تعارضی در کار نیست، غیر از کارشناس هم هست، حالا قوه هم در او نیست، می‌گوید مراجعه به عالم بکن.

پس سیره‌ای وجود دارد با این قیودی که گفته شد ارجاع می‌دهند و مراجعه می‌کنند جاهلان و خبیران و آگاهان در مسئله، آنجا که مسئله الزامی است و مهم است و تزاحم و تعارضی هم در کار نیست می‌گوید به او اعتماد بکن.

البته همیشه این را می‌گویند اگر شخص بتواند خبیر بشود، آن اولی است اما الزام به آن نمی‌کنند که به عالم مراجعه بکن. پس با این قیودی که چند تا از آن‌ها گفته شد سیره به عنوان یک امر عقلایی وجود دارد.

### بررسی یک ادعا در سیره عقلا

منتهی ادعا در تقریر این است که سیره در مراجعه جاهل به عاقل علی الاطلاق است چه مطمئن به نظر او بشود یا نشود، چه ظن به خلاف پیدا بکند چه نکند، چنین اطلاقی هم در روش عقلایی مورد ادعا است.

اگر این ادعا را بپذیریم آن وقت مقدمه اول تمام می‌شود می‌گوییم روش عقلا این است که در موضوعات مورد نیاز و ضروری که شخص آگاه نیست به آگاه و متخصص مراجعه می‌کند، در پزشکی، در معماری، در مسائل مختلف زندگی مراجعه می‌کند و این یک سیره ساری و جاری است.

## مقدمه دوم

می‌گوید که این ردع هم نشده است، هیچ ردعی در این نداریم همان‌طور که هیچ ردعی از مراجعه به خبر واحد و ثقه نداریم هیچ ردعی از مراجعه به خبیر در لسان ائمه هدی نداریم و همین عدم ردع کافی است و کشف امضاء می‌کند.

ما الان اینجا به این مقدمه دوم نمی‌پردازیم که سیره عقلا با چه سازوکاری حجیت پیدا می‌کند این را سابق مفصل بحث کرده‌ایم. همه بحث‌ها متمرکز مقدمه اول است که وارد مناقشات مقدمه اول می‌شویم.

بنابراین دلیل متوقف بر دو مقدمه است که یک مقدمه این است که اینجا سیره‌ای هست که علی وجه اطلاق چه اطمینان باشد و چه نباشد به خبیر مراجعه بکن و مقدمه دوم هم این است که این ردع نشده است.

# مناقشه در مقدمه اول

در اینجا مناقشاتی وجود دارد عمده‌ترین آن‌ها مناقشه اول است که صاحب کفایه، مرحوم آخوند و مرحوم نائینی و کثیری از محققین این مناقشه را آورده‌اند.

## مناقشه اول

این است که در سیره، بخصوص که دلیل لبی است اطلاقی وجود ندارد و آن که ما احراز کردیم این است که سیره عقلا در جایی است که اطمینانی از نظر کارشناس حاصل شود و اگر اطمینان حاصل نشود اعتبار ندارد.

### توضیح مسئله

(سابق هم اشاره کردیم و کمی با تقریر متفاوت تکمیل می‌کنیم) نظر کسی که به انسان می‌رسد، چه خبر حسی و چه نظر کارشناسانه وقتی به من می‌رسد و کسی آن را دریافت می‌کند یکی از این حالاتی که قبلاً می‌گفتیم اینجا متصور است.

یک‌بار این است که کسی این خبر را دریافت می‌کند علم یا اطمینان شخصی دارد (حال علم و اطمینان را با هم می‌آوریم) یک وقت است که علم و اطمینان شخصی نیست و نوعی است و یک وقت هم هر دو اینهاست، یک کسی به شما خبری داد یا به پزشک مراجعه کردید و او نظری داد یکی از این احوال پیدا می‌شود؛ من که این را دریافت می‌کنم علم یا اطمینان شخصی پیدا می‌کنم ولو اینکه نوع این اطمینان را پیدا نمی‌کنند من به دلیل خاص اینجا علم یا اطمینان پیدا کردم به نظر این خبیر و متخصص،

یک وقتی هست که من شخصی علم یا اطمینان پیدا نکردم ولی عند العرف العام در برابر این نظری که می‌رسد و این کارشناس زبردست و خیلی جاافتاده، علم یا اطمینان پیدا می‌کنم ولی من به دلیل وسواسی بودن یا چیزهای خاص روحی که دارم چنین علم و اطمینانی برای من حاصل نمی‌شود.

گاهی هم هر دوی اینها وجود دارد، این سه حالتی است که اینجا متصور است بعضی موارد این‌طور است که نظر متخصص رسید یک‌جوری است و با یک قرائن و شواهدی همراه است که هر کسی این را ببیند نوع عقلا اطمینان پیدا می‌کنند و من هم همراه نوع اطمینان پیدا کردم و مانعی نبود که از آن اطمینان نوعی جدا بشوم.

حالات بعدی غیر از این سه حالت یا شخصی یا نوعی یا هر دو، ممکن است اطمینانی نه نوعی و نه شخصی حاصل نباشد و حالت تردید دارد، ظن موافق دارد یا تردید دارد این هم دو حالت بعدی است که حالت چهار و پنج می‌شود، ظن به وفاق دارد یا حالت تردید است.

یک وقتی هم هست که ظن به خلاف است که این ظن به خلاف هم شخصی و نوعی هر دو در آن متصور است اینها حالاتی است که اینجا وجود دارد.

این سیره‌ای که وجود دارد که جاهلان و نیازمندانی که آگاهی تخصصی ندارند مراجعه به متخصص می‌کنند و طبق نظر او در زندگی عمل می‌کنند حتی در امور حساس و مهم، محل این سؤال است.

استدلال متوقف بر این است که در این سیره اطلاقی باشد بگوییم قول کارشناس حجت است در همه این احوال و در غیر آنجایی که اطمینانی وجود دارد.

اولین مناقشه این است که آنچه مطمئن هستیم و قدر متیقن از سیره است، سیره در جایی است که اطمینانی باشد و اطمینانی تولید بکند، حال همه به آن نوعی و شخصی در همه جا وارد نشده‌اند قدر متیقن دوتا هست که نوع اطمینان دارد و شخص هم اطمینان دارد این قدر متیقن است که اگر این باشد نظر کارشناس ارزش خاصی ندارد برای اینکه آدم جایی که اطمینان داشته باشد و نوع هم آن اطمینان را دارند، اطمینان نوعی و شخصی است، آن حجت است الا بعضی آقایان که تردیدی در آن کرده‌اند.

این محدود‌ترین دایره‌ای است که اینجا می‌شود فرض کرد و در کلام آخوند نمی‌دانیم، جایی می‌گوید فقط نوعی است و یا نوعی، شخصی است دو احتمال اینجا وجود دارد ولی محدود‌ترین دایره این است که بگوییم حجیت قول خبره در سیره عقلا محدود به صورت اول است یعنی در جایی که اطمینانی برای عموم ایجاد بکند من مخاطب هم همراه عموم اینجا اطمینان دارم این اقل مراتبی است که می‌شود گفت که این سیره در آن وجود دارد که اگر این باشد حجیت دیگر اینجا هیچ وجه خاصی را برای قول متخصص به وجود نمی‌آورد برای اینکه اطمینان نوعی و شخصی در یک موضوعی ولو از پریدن یک کلاغی باشد حجت است این روش هیچ ارزش خاصی ندارد مثل سایر روش‌هایی که می‌تواند اطمینان ایجاد بکند.

ممکن است بگوییم مقصود حمل این سیره بر اطمینان نوعی است این هم یک احتمال دیگر است که در کلمات آن‌ها وجود دارد و گفته شود این سیره وجود دارد ولی به همان اطمینان نوعی کافی است و لازم نیست شخص او اطمینان پیدا بکند.

ممکن است حمل بر احتمال سوم بشود بگوییم حجیت قول کارشناس و متخصص در سیره عقلا منوط به این است که اطمینانی به وجود بیاید چه اطمینان شخصی و چه اطمینان نوعی یا حالت جمع این دوتا.

یکی از این سه احتمال است و هر سه می‌گوید که سیره بر حجیت قول متخصص و کارشناس بدون اطمینان نیست. باید یک اطمینانی چاشنی این بشود تا سیره اعتبار پیدا بکند.

به یکی از این سه وجه و حالت و احتمالی که گفته شد، یا اطمینان نوعی، یا شخصی یا کلاهما هر دو با هم ولی نیاز به اطمینانی دارد.

این مهم‌ترین مناقشه‌ای است که اینجا وجود دارد مرحوم آخوند این را می‌فرمایند ظاهراً مرحوم نائینی هم همین را می‌فرمایند و بسیاری از بزرگان همین را می‌فرمایند که سیره اینجا هست در مراجعه جاهل به عالم، غیر کارشناس به کارشناس، غیرمتخصص به متخصص، ولی آن که در سبک زندگی مردم است اعتماد بر کارشناس و متخصص است در جایی که اطمینانی به وجود بیاورد حالا إما اطمینان نوعی یا شخصی یا کلاهما.

سؤال: ولی این را در قول فقیه نمی‌زنند

جواب: در قول فقیه نه، گفتیم این فرقی دارد که در قول فقیه آن جا سیره متشرعه داریم. خیلی در سیره متشرعه حرف وجود دارد. غالباً این دو را فرق می‌گذارند.

می‌گویند ما یک سیره خاصی داریم، یا عقلایی یا به طور ویژه متشرعی در مراجعه عامی به فقیه و آن مقید به اطمینان و امثال اینها نیست اما آن که قاعده کلی می‌خواهد تأسیس بشود مبتنی است بر سیره عقلا و سیره عقلا در اطمینان است.

حمل سیره عقلا بر وجود اطمینان و همراه بودن با تولید اطمینان به یکی از این سه وجهی که گفتیم؛ اطمینان شخصی یا نوعی یا جمع این دو.

این با دو بیان است

۱- یک بیان این است که وقتی سیره را تحلیل می‌کنیم همین است

۲- یک بیان هم این است که تردید داریم در دلیل لبی باید قدر متیقن را بگیریم.

این دو تقریر از این مناقشه و این نظریه می‌شود در کلمات هم پیدا کرد ظاهر کلام برخی این است که وقتی به تحلیل ارتکازات خودمان می‌پردازیم سیره را در وراء آن جایی که اطمینان باشد نمی‌بینیم جایی که اطمینان تولید نمی‌شود سیره‌ای بر مراجعه به متخصص نیست.

تقریر دیگر که شاید بیشتر باشد یا لااقل از بعضی کلمات دیگر ظاهر می‌شود این است که این دلیل لبی است آن که قدر متیقن است جایی است که تولید اطمینان بکند اما آنجا که تولید اطمینان نمی‌شود ما تردید داریم و تردید هم کافی است برای اینکه سیره نباشد.

سؤال: رجوع به کارشناس یا عمل به حرف کارشناس، اطمینان که می‌گویید، این دلیل لبی که اشکال به آخوند می‌کند می‌گوید ما در رجوع سیره مشکل داریم یعنی مردم به کارشناس مراجعه می‌کنند یا عمل به حرف کارشناس می‌کنند.

جواب: رجوع که اینجا گفته می‌شود یعنی عمل به قول کارشناس، در رجوع به کارشناس ممکن است سیره اوسع باشد می‌گوید برو فحص بکن، ممکن است بگوییم این سیره است اوسع از این است دانش‌افزایی و پیدا کردن راه ممکن است به اطمینان برسید چون امر مهمی است و احتمال دارد که راه را برای شما باز کند می‌گوید مراجعه کن.

رجوع مقدمی را نمی‌گوییم، مقصود ما از رجوع یعنی رجوع عملی است یعنی اعتماد به او و عمل به اوست.

سؤال: وقتی می‌گویند سیره در مراجعه به خبره است یعنی چون خبره می‌گوید من اطمینان حاصل می‌کنم نه اینکه اگر خبره بگوید من اطمینان حاصل بکنم یا ظن یا شک بعد عمل بکنم. علت تامه حصول اطمینان قول خبره است و همین است که باعث حجیت قول خبره است.

جواب: می‌دانیم که در کارشناسان همیشه این‌طور نیست که علی الاصول تولید اطمینان بکند. فرق خبر خبیر و خبر ثقه این است که خبر ثقه چون امر حسی است راحت می‌شود اعتماد کرد ولی در قول کارشناس چون مبادی و مقدمات نظری را دخالت می‌دهد، شاید اشتباه کرده است.

اصل واضحی در خبر حسی هست که اصل عدم خطا است ولی در خبر حدسی اصل واضحی نیست. وقتی کسی برای شما خبر حسی می‌آورد شک که می‌کنید شک می‌کنید این اشتباهی در دیدنش رخ داده است می‌گوید اصل عدم خطاست ولی در اینکه کسی نظر می‌دهد اصل عدم خطا نیست.

چون اینجا اصل عدم خطا نیست تفاوت دارد در خبر عن حسٍ. آن همه آدم‌ها به بزرگان می‌گویند آن حجت است ولو اطمینان هم نباشد.

حالت بینابین است لااقل قابل تقریر است چون خبر عن حسٍ نیست چون خبر است و کارشناس است و متخصص است انسان باید توجه بکند ولی چون بی‌واسطه از نظر نیست و مستقیم از عالم خارج خبر نمی‌دهد نمی‌شود کامل اعتماد کرد. بینا بین است می‌گوید در صورتی که اطمینانی از آن حاصل بشود باید عمل بکنید.

در مقدمه درست است باید به کارشناس مراجعه کرد ولی اعتبار آن به این است که یک اطمینان، یا اطمینان شخصی یا نوعی یا هردو یا احدهما یکی از اینها لااقل باشد.

بدون آن یا سیره نیست بنابر تقریر اولی که گفتیم یا شک داریم در دلیل لبی قدر متیقن باید بگیریم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

1. - سوره یوسف، آیه ۵۵ [↑](#footnote-ref-1)